

شارلوت برونته
ترجمه‌ی نوشین ابراهیمی

جین ایر

- متن کامل -

آن روز نمی شد پیاده روی کرد. هرچند صبح، یک ساعت در بوته زار عریان پرسه زده بودیم، اما از وقت ناهار (خانم رید^۱ وقتی تنها بود زود ناهار می خورد) باد سرد زمستانی ابرهای تیره را با خود آورد و چنان بارانی شروع شد که دیگر نمی شد از خانه بیرون رفت.

من از این موضوع خوشحال بودم، چون از پیاده روی طولانی در بعد از ظهرهای سرد خوشم نمی آمد. دوست نداشتم دم غروب با انگشتان کرخت به خانه برگردم. سرکوفت های بسی^۲، پرستار بچه ها، آزارم می داد. من از الیزا^۳، جان^۴ و جورجیانا^۵ رید ضعیف تر بودم و برای همین احساس حقارت می کردم.

حالا الیزا، جان و جورجیانا در اتاق مهمانخانه، دور مادرشان

1. Mrs. Reed
3. Eliza
5. Georgiana

2. Bessie
4. John

جمع شده بودند؛ خانم رید روی کاناپه‌ای کنار بخاری لم داده بود و از اینکه عزیزانش کنارش بودند خوشحال به نظر می‌رسید (فعللاً از جیغ و داد و دعوا خبری نبود). من اجازه نداشتم پیش آن‌ها باشم. می‌گفت متأسفانه مجبور است مرا از خودشان دور نگه دارد، اما تا وقتی از بسی نشنود و به چشم خودش نبیند که نهایت سعی‌ام را می‌کنم بچه‌ی خوب‌تر و خونگرم‌تری باشم حق ندارم پیش آن‌ها بروم. باید رفتارم را بهتر می‌کردم و جذاب‌تر و دلنشین‌تر می‌شدم. حتماً منظورش پرروتر و بی‌قیدتر بود. وگرنه ناچار بود مرا از نعمت‌هایی که کوچولوهای شاد و راضی دارند محروم کند.

پرسیدم: «مگر بسی درباره‌ی من چیزی گفته؟»

- جین، من بچه‌های ایرادگیر و کنجکاو را دوست ندارم، تازه، خیلی بد است که بچه بزرگترهایش را سؤال پیچ کند. برو یک گوشه بنشین و تا وقتی یاد نگرفته‌ای درست حرف بزنی، ساکت باش. یک اتاق کوچک صبحانه کنار مهمانخانه بود؛ بی‌سروصدا به آنجا رفتم. اتاق کتابخانه‌ای هم داشت. یکی از کتاب‌هایی را که می‌دانستم پر از تصویر است برداشتم و از سکوی کنار پنجره بالا رفتم. بعد مثل ترک‌ها چهارزانو نشستم، پرده‌ی ضخیم قرمز را کاملاً کشیدم و خودم را در فضای کوچک کنار پنجره پنهان کردم. جین‌های پرده‌ی قرمز جلوی دیدم را می‌گرفت و نمی‌توانستم

طرف راست را ببینم، طرف چپم شیشه‌ی شفاف پنجره بود. شیشه مرا از سرمای آن روز نوامبر حفظ می‌کرد، اما مانع تماشای بیرون نبود. مشغول ورق‌زدن کتاب شدم، گاهی نیز سرم را بلند می‌کردم و منظره‌ی بعدازظهر زمستانی را تماشا می‌کردم. در دوردست هوا مه‌آلود و ابری بود و نزدیک‌تر چمن‌زار خیس و بوته‌های بی‌برگ دیده می‌شدند. باران یک‌ریز می‌بارید و زمین را می‌شست. معلوم بود طوفانی طولانی و کسل‌کننده در پیش است.

مشغول تماشای کتابم، تاریخ‌پزندگان بریتانیای بیوئیک^۱ شدم. معمولاً زیاد به نوشته‌ها توجه نداشتم، اما نخستین صفحه‌های کتاب چنان جالب بود که هرچند سن‌وسالی نداشتم، نمی‌توانستم از آن‌ها بگذرم.

مطالب این صفحه‌ها درباره‌ی محل زندگی مرغان دریایی، صخره‌ها و دماغه‌های دورافتاده‌ای بود که فقط این جانوران برای زندگی انتخاب می‌کردند. همچنین درباره‌ی ساحل نروژ که مرز جنوبی آن را جزایری مثل لیندنس^۲ یا نیز^۳ تزیین کرده‌اند و دماغه‌ی شمال^۴ نوشته بود...

(۱. Bewick's History of British Birds، تامس بیوئیک، حکاک مشهور (۱۷۵۳-۱۸۲۸)

2. Lindeness

3. Naze

4. North Cape